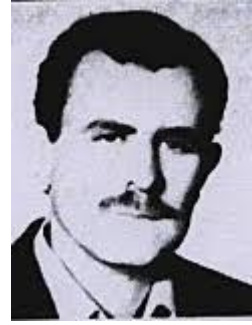


بهروز سورن: بازگویی یک خاطره!



اگر اشتباه نکنم سال 1366 بود و بتازگی از زندان دستگرد اصفهان آزاد شده بودم و مشتکی تعهد که کار سیاسی دیگر نکنم و با زندانیان سیاسی دیگر تماس نگیرم و کار تشکیلاتی نکنم، و مرتب خودم را به مرکز سپاه معرفی کنم و در یک کلام نفس نکشم! در یک چشم بهم زدن نگهبان زندان عکس روی پرونده ام که با شماره روی سینه ام بود کندم و در جیب گذاشتم. این عکس بعدها بکار آمد. از پیش هم میدانستم که این آزادی بوی دیگری میدهد. سوابق این رژیم و دستگاههای اطلاعاتی و سرکوبش را از نزدیک تجربه کرده بودم. اعدامهای دست جمعی شان را در بند سه زندان دستگرد شاهد بودم. بسیاری را دیده بودم که پس از آزادی شان به بهانه های مختلف دوباره بازداشت و به زندان آورده بودند. بسیاری را بعدها شنیدم که پس از بازداشت مجدد در لیست قتلعام سال 1367 قرار داشتند. هم از اینرو پس از آزادی بسرعت زندگی مخفی را در پیش گرفتم.

بهروز سورن: بازگویی یک خاطره!

اغلب آزادی های سازمان مجاهدین بودند که یا در مسیر خروج از کشور بازداشت شده بودند و یا لو رفته بودند و یا برای آنها دام پهن کرده بودند و یا تلاشی برای وصل شدن مجدد به سازمان داشتند. بهر حال این تجربه نزدیک تنها یک راه برایم گذاشته بود و آنهم خروج از کشور و راهی تبعید شدن. یکی از مشکلات مادر پیرم حل شد و آنهم ملاقات با من در زندان اصفهان بود. رنج پیمودن راه تهران به اصفهان از دوش او برداشته شد. این تنها مشکل او نبود. همزمان 6 عضو خانواده در زندانهای مختلف بسر میبردند.

مادر پیر و تنها اما سراسر عشق و علاقه به فرزندانش هنوز میبایستی به اوین و کرج میرفت و در سرما و گرمای سوزان فرزندانش را ملاقات میکرد و به جانان زندان و دادرهای مختلف اعتراض و التماس میکرد تا آنان را آزاد کنند.

پس از سالها و بهر دلیلی که خارج از حوصله این سطور است قرار شده بود که فضای زندانهای سیاسی کمی باز شود. دسترسی به کتاب سهلتر شود و روزنامه ها در اختیار زندانیان سیاسی قرار بگیرد. پیش از آن تنها چیزی که همیشه در دسترس بود خطابه های کینه ورزانه امامان جمعه و عربده های اذان و دعای کمیل و از این دست بود که تحمیل می شد.

بیاد دارم که در طی یکسال انفرادی در بند 209 کمی بیشتر یا کمتر که از حوصله روزشماری من خارج است، حتی یک روزنامه دولتی هم در اختیار من قرار نگرفت. همه سلولها دریافت میکردند و بهر دلیلی سلول من فراموش شده ترینها حتی در میان انفرادی ها بود. این موضوع را همسایه ام متوجه شده بود و روزنامه های خیس را در حمام (جا می گذاشت) و منم آنها را پنهان کرده و به سلول میاوردم و تنها منبع اطلاعاتی ام از دنیای خارج شدند. همسایه را هرگز ندیدم.

در زندان دستگرد کتاب ها را زیر تختی دست بدست میکردیم. بهر حال بنظر میامد که یکی از اقدامات مسئولین زندان اوین برای باز کردن فضا که گویا با رفتن لاجوردی قرار بود انجام شود در اختیار گذاشتن لیستی از کتابهایی بود که قبلا مانع شرعی! داشتند. اقدام دیگر امکان ملاقات های حضوری با خانواده های درجه یک بود که منم خودم را قاطی کردم و بملاقات یکی از نزدیکان رفتم. احساس جالبی بود جایی که پیش تر ها با چشم بند مرا برده و قریب یکسال در انفرادی بسر برده بودم و رنگ پوست عوض کرده بودم و شکل خورشید را فراموش کرده بودم، امروز میتوانستم بدون چشم بند بعنوان ملاقاتی وارد شوم. با ولع هر چه تمامتر به اطراف نگاه میکردم و تصاویر را ثبت میکردم.

پس از گذر از محوطه ای آزاد بالاخره به سالنی بزرگ وارد شدیم و ملاقات حضوری انجام شد. رئیس زندان هم حضور داشت و معرکه گرفته بود و برای تعدادی از خانواده ها توضیح میداد که

زندانیان سازمان مجاهدین مسلح بودند و ترور میکردند و از این داستانها. از او پرسیدم که زندانیان چپ که مسلح نبودند چرا آزاد نمیکنید؟ کمی مکث کرد و نگاه معنی داری کرد، پاسخی نداشت و به گفته های خودش با خانواده های دیگر ادامه داد.

پیش از آمدن به این مکان از کنار سالن ملاقات تلفنی (شیشه ای) مردان زندانی سیاسی رد شده بودیم و من یک لحظه رحیم حسین پور رودسری را در حین نشستن روی صندلی ملاقات دیدم. او نیز همان لحظه بمن نگاه کرد. اگر چه شاید چند ثانیه ای از این اتفاق نگذشته بود اما او را بسیار در هم کوبیده شده و لاغر در ذهنم حک کردم. این از همان لحظاتی است که هرگز از یادم نمیرود. رحیم نیز از خفتگان بیدار خاوران است که در قتلعام سال 1367 توسط سردمداران امروزی دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی بدار آویخته شد. او نیز همانند هزاران زندانی سیاسی دیگر به هیات مرگ جمهوری اعدام، شکنجه و زندان نه گفت. برای همه آنها که رحیم را میشناختند خصائل ویژه و انسانی او و تعهدش به سوسیالیسم و برابری آشناست.

رحیم حسین پور رودسری عضو سازمان راه کارگر بود که شهیدان بسیاری را در تاریخچه مبارزاتی خود ثبت کرده است.

28.8.2021

sooren001@yahoo.de